



شیعه و دفاع از حریم آن، در خطبه های حضرت زهرا علیهاالسلام

«شیعه» نامی آشنا در فرهنگ توحید بوده و قرآن بزرگ ترین شاهد این گفتار است. در قرآن، حضرت ابراهیم علیه السلام «شیعه» نامیده شده است؛ زیرا ادامه دهنده جریان توحیدی حضرت نوح علیه السلام بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام نیز شیعه بودند.

«شیعه» نامی آشنا در فرهنگ توحید بوده و قرآن بزرگ ترین شاهد این گفتار است. در قرآن، حضرت ابراهیم علیه السلام «شیعه» نامیده شده است؛ زیرا ادامه دهنده جریان توحیدی حضرت نوح علیه السلام بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام نیز شیعه بودند.

«تشییع» راهی جدا یا منشعب از اسلام نیست، بلکه امتداد خط حضرت محمد صلی الله علیه و آله و استمرار طریق توحید است. روشن است که در راه خدا و جریان توحیدی، انتخاب خلیفه و وصی پیغمبر همانند انتخاب پیامبر، فقط به دست خدا و به فرمان او انجام می گیرد. این همان اعتقادی است که شیعه را از دیگران ممتاز می گرداند.

حضرت زهرا علیهاالسلام در خطبه مبارک خود، به دفاع از این بینش می پردازد و در مقابل تمام جریاناتی که تا آن زمان پدید آمده بودند یا در آینده به تبع آن ها می توانستند پدید بیایند، ایستاده، مخالفت صریح خود را اعلام می کند؛ زیرا نتیجه آن ها را بسیار شوم می داند که جز خون ریزی و بدبختی ثمره ای نخواهد داشت، در حالی که اگر همان جریان برگزیده الهی که در رهبری حضرت علی علیه السلام متجلی بود، پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله ادامه می یافت، یقیناً به خوش بختی و سعادت تمام جوامع بشری منتهی می شد و اسلام آینده ای روشن و درخشان می داشت که در سایه آن، مردم در نهایت آسایش و رفاه، از نعمت های فراوان مادی و معنوی بهره مند می شدند و درهای برکت از آسمان و زمین برایشان گشوده می گشت؛ ولی افسوس!

«شیعه» در لغت، به معنای پیرو، یار و یاور است و در عرف فقها و متکلمان، به پیروان حضرت علی علیه السلام اطلاق می گردد. (2) لفظ «شیعه» را در بیشتر کتاب های لغت و تاریخ می یابیم؛ چنان که در قرآن و احادیث نیز به آن اشاره شده است. خداوند تبارک و تعالی در آیه 8385 سوره صافات پس از ذکر حوادث حضرت نوح علیه السلام می فرماید: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ إِذْ قَالَ لِأَيُّهَا وَقَوْمِي مَاذَا تَعْبُدُونَ؟» از شیعیان او [حضرت نوح علیه السلام] ابراهیم است که با قلب سالم و دور از بیماری به پروردگارش روی آورد، آن گاه به پدر و قومش گفت: چه می پرستید؟ فاصله زمانی بین حضرت نوح علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام بیش از دو هزار سال است، ولی به دلیل آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام راه حضرت نوح علیه السلام را در پرستش خدای یگانه و مبارزه با بت پرستی و غیرخداپرستی در پیش گرفت، «شیعه» نامیده شد.

در آیه 15 سوره قصص، پروردگار متعال پس از ذکر قصه حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاةً لَهُ مِنَ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ...»؛ در حال غفلت مردم وارد شهر شد و دو نفر را دید که با یکدیگر در نزاعند: یکی از شیعیان او و دیگری از دشمنان او. پس آن که از شیعیان او بود برای مبارزه با دشمن از او کمک طلبید

حضرت موسی علیه السلام به یاری شیعه اش شتافت، با یک مشت به زندگی اش خاتمه داد و او را از جنگ و منازعه برای بار دیگر نهی فرمود. در این آیه، «شیعه» به معنای یار و دوست و هواخواه است که در مقابل دشمن قرار دارد.

با توجه به آیات مزبور، روشن می شود که لفظ «شیعه» پیش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در زمان حضرت موسی علیه السلام و پیش از ایشان در عصر حضرت ابراهیم علیه السلام نیز وجود داشته است و تاریخی دیرینه دارد؛ چنان که بر معنای عام نیز دلالت می کند که همانا «پیرو» و «دوست» است. «هواخواه» است.

اما چگونه و چسان و از چه زمانی این لفظ مبارک در خصوص یاران و پیروان حضرت علی علیه السلام استعمال شده،

بعضی از نویسندگان پیدایش شیعه را از زمان وفات پیامبر خدا و پدیدآمدن مسئله انتخاب خلیفه در «سقیفه بنی ساعده» دانسته اند.

جمعی دیگر به اصطلاح خودشان تکوّن حزب شیعه را پس از شهادت امام حسین علیه السلام تاریخ زده اند.

بعضی نیز معتقدند: شیعه زمانی به وجود آمد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واپسین لحظات زندگی خویش را در این عالم سپری می کرد. او از مردم خواست دوات و ورقی حاضر سازند تا کلماتی را بر آن ها املا کند. بعضی از اصحاب پیامبر با آوردن کاغذ و قلم مخالفت ورزیدند و با عمر بن خطّاب، که می گفت: پیامبر از شدت تب هذیان می گوید و دستورش لازم الاجرا نیست، همصدا شدند. از همین جا بود که اختلاف و دوگانگی بین مسلمانان پدید آمد و بعدها به پیدایش شیعه و غیرشیعه انجامید.

گروهی دیگر برآنند که اصلاً تاریخ شیعه به پیش از تمام این اقوال برمی گردد؛ زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله خود سنگ زیربنای تشیّع را نهاد. با این حساب، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی پیش از بیماری ایشان، شیعه به دست مبارک خود پیامبر خدا شکل گرفت و به وجود آمد.

بی تردید، تمام اخبار و اقوال و نظریه های مزبور تنها تاریخ به وجود آمدن اختلافات و شکل گرفتن گروه های اسلامی را بازگو می کنند و به وضع لغوی «شیعه» و چگونگی وضع این لفظ در خصوص پیروان علی علیه السلام اشاره ای ندارند. تنها نظریه اخیر تا حدی به موضوع مورد بحث اشاره دارد؛ زیرا پیامبر خدا را بنیانگذار تشیّع می داند. شاید همین امر سبب شد که از روزهای نخستین، به کسانی که در کنار حضرت علی علیه السلام ایستادند و او را یاری کردند «شیعه» گفته شود. این نظریه منطقی تر نیز به نظر می رسد؛ زیرا بیان می کند که چگونه لفظی «عام»؛ در معنایی «خاص»؛ استعمال شده است، وگرنه چطور ممکن بود لفظی که همیشه بر معنایی عام دلالت داشته است، از مدلول لغوی عام خود خارج و در مدلول عرفی خاص استعمال شود، آن هم بدون هیچ دلیلی؟ مثلاً، در کتب مذهبی و تاریخی و ادبی، کلماتی مانند «شیعه ابوسفیان» و «شیعه بنی امیه» یا «شیعه بنی عباس» می یابیم که هر یک با اضافه شدن به مضاف الیهی استعمال شده است؛ ولی در هر جای تاریخ، کلمه «شیعه» را بدون مضاف الیه و بدون قرینه یافتیم، بی شک، شیعه حضرت علی علیه السلام مقصود است. در بین مورّخان، تنها کسانی می توانند پرسش ما را پاسخ گویند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را واضع اصلی «شیعه» می دانند.

شاید بتوان گفت: کلمه «شیعه» مانند الفاظ اسلامی دیگری همچون «صلوة»، صوم، زکات و حج»؛ است که پیش از عصر پیغمبر و پیش از زمان تشریع، مدلولی عام داشت و پس از اینکه پیامبر آن را در معنایی خاص وضع نمود یا در موردی خاص استعمال کرد، معنای جدیدی به خود گرفت. برای مثال، «صلوة»؛ در معنای مطلق، «دعا»؛ بود، ولی اکنون در عرف اسلامی به دعایی گفته می شود که با کیفیت خاص و کمیت معین انجام می شود. «صیام»؛ به هر امساکی گفته می شود، ولی در عرف اسلام، عبارت است از: امساک از مجموعه ای مفطرات که از اول فجر تا غروب آفتاب ادامه می یابند. بی تردید، وضع کننده این لغت در معنای عرفی خاص، خواه به صورت تعیینی یا تعینی پیامبر خداست که برای نخستین بار در دین مبین اسلام، آن ها را با شکل و هیأت ویژه معرفی نمود. همین طور است کلمه «شیعه»؛ که سابقاً معنایی عام داشت، ولی اکنون با استعمال یا وضع پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله معنای خاص پیدا کرده است.

دلایل اثبات این مدّعا احادیث شریفی هستند که از طریق شیعه و سنّی روایت شده اند و دقیقاً نشان می دهند که پیامبر عظیم الشان از این کلمه برای پیروان حضرت علی علیه السلام گاه با قرینه و زمانی بدون قرینه استفاده کرده است. ابن حجر از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: «یا علی، إِنَّكَ سَتَقْدُمُ عَلَى اللَّهِ وَ شِيعَتُكَ رَاضِينَ مُرْضِينَ وَ يَقْدُمُ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ غَضَابًا مُّقْمَحِينَ»؛ (3) ای علی تو و شیعیانت در روز قیامت در محضر پروردگار عالم، با کمال رضایت و خشنودی وارد می شوید و دشمنانت خمشگین و در زنجیرند.

از جابر بن عبدالله انصاری نیز چنین روایت شده است: «كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَأَقْبَلَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله : «قَدْ أَتَاكُمْ أَخِي»؛ ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ (4) نزد رسول خدا بودیم که حضرت علی علیه السلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که برادرم آمد. سپس فرمود: به خدایی که جانم در دست اوست، سوگند یاد می کنم که این شخص

و شیعیانش همان رستگاران روز قیامتند.

در کتاب شافعی، فیض کاشانی از عمّار آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **إِنَّ الشَّيْعَةَ الْخَالِصَةَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ**؛ (5) شیعه خاص و خالص از ما اهل بیت است.

اگر در احادیثی که از جانب دو گروه شیعه و سنّی نقل شده اند دقت کنیم، درمی یابیم که پیامبر خدا لفظ **شیعه** را گاه با قرینه و اضافه کردن آن به حضرت علی علیه السلام و گاه بدون قرینه آورده است؛ گویا آن حضرت واقعا و عمدا می خواسته این لفظ را در معنایی خاص وضع کند.

پس از این کلام مختصر درباره شیعه و پیدایش آن، چند پرسش دیگر رخ می نمایند: شیعه چه کسانی هستند؟ چه امتیازاتی دارند؟ پی روی حضرت علی علیه السلام چرا؟

اگر همانند اهل سنّت بپندیشیم و مسائل را با عینک آن ها ببینیم و بخواهیم تشیّع را از دید آن ها بررسی کنیم، با مطالعه کتب اهل سنّت، نه تنها تصویر درست و کاملی از **شیعه** در ذهنمان نقش نمی بندد، بلکه به نقیض آن نیز برمی خوریم. به جرأت، می توان گفت: نمی توان از میان کتاب های اهل سنّت، تصویر روشن و واضحی از شیعه را به دست آورد؛ مثلاً، وقتی می خواهند از شیعه سخن به میان آورند و شیعه را معرفی کنند، اقوال مختلفی می گویند؛ مثل:

1. شیعه فرقه ای از فرقه های اسلامی است که علی علیه السلام را بر بقیه افراد ترجیح می دهد.

2. شیعه کافر و فاجر و یاغی و طغیانگر است. (6)

در این دو نظریه چه می یابیم؟ به طور طبیعی، این سؤال در ذهن نقش می بندد که مگر چه اشکال دارد شخصی معتقد باشد حضرت علی علیه السلام از دیگر اصحاب پیامبر برتر است؟ مگر نه این است که حضرت علی علیه السلام از دید اهل سنّت، تنها صحابی پیامبر است که هرگز به خدا شرک نوزید؟ حال چه اشکال دارد که گروهی حضرت علی علیه السلام را برتر از دیگران بدانند؟ کجای این اعتقاد مستلزم کفر و بغی است؟ از این گذشته، اگر این امر جرم باشد و مستلزم کفر و شرک و طغیان، پس اهل سنّت چه حکمی خواهند داشت؟ مگر نه این است که جرم ما و آن ها یکی است؟ آن ها هم ابوبکر را بر دیگر اصحاب پیامبر ترجیح می دهند و برتر از بقیه می دانند. ابوبکر یک **صحابی** است و علی علیه السلام هم یک **صحابی**!

در جایی دیگر می گویند:

3. شیعه با انگیزه هواپرستی به جانب داری از علی علیه السلام برخاست.

4. شیعه با رافضی فرق می کند.

5. شیعه کسی است که علی علیه السلام را بر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله برتری می دهد و اگر او را از ابوبکر و عمر هم برتر بداند **غالی** است که در عقیده اش غلو می کند و به چنین شخصی **رافضی** اطلاق می گردد و آن شیعه یا رافضی، که از شیخین تبرّی کند، گم راه و مفتّری است. (7) جالب اینجاست که بعضی از علمای اهل سنّت می گویند: رافضی های زمان پیامبر عبارت بودند از: زید بن ارقم، مقداد بن اسود، سلمان فارسی، ابوذر غفاری. (8)

نویسنده همین سخنان در جای دیگر کتابش می نویسد: **اما رافضی و شیعه و امثال این دو گروه، برادران شیطانند. سفهاء العقولند، مخالف اصول و فروعند. آنان شیعیان ابلیس لعین اند که لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر آن ها باد!** (9)

سبحان الله! شیعه فقط با برتر دانستن حضرت علی علیه السلام یا تکفیر یک **صحابی** و یا تبرّی جستن از یک صحابی، از دید برخی نویسندگان اهل سنّت، غالی و مفتّری و ضالّ به حساب می آید، ولی اهل سنّت، که به ابوذر و سلمان و مقداد و عمّار نسبت رخص می دهند و رافضی ها را اخوان الشیاطین و سفهاء العقول و شیعیان ابلیس لعین معرفی می کنند، گم راه نیستند! مگر ابوذر و سلمان و مقداد، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله خدا

نبودند؟ پس چگونه تکفیر آن‌ها موجب کفر و گم‌راهی این نویسندگان نمی‌شود؟

وقتی از فحش‌ها و بدزبانی‌ها بگذریم، احادیث دیگری در لابه‌لای کتب اهل سنت می‌یابیم که دلالت بر پیروزی و کام‌یابی شیعیان حضرت علی علیه السلام و دوست‌داران حضرت فاطمه علیها السلام می‌کنند. عجبا! نویسندگان ای که آن همه فحاشی‌ها را به شیعه روا داشته‌اند، با احادیثی که همه به نفع شیعه حکم می‌کنند چه خواهد کرد؟ در این مواقع، می‌بینیم نویسندگان کاسه داغ‌تر از آتش شده و رافضی‌تر از ابوذری گشته و با کمال جرئت، در تفسیر این احادیث چنین می‌گویند: «و شیعه هم اهل السنة»؛ شیعیان او در واقع همان اهل سنت‌اند. (10) و پس از قدری شرح و توضیح، گویا فراموش کرده باشد که شیعیان حضرت علی علیه السلام همان سنیان هستند، باز بر شیعه می‌تازد و چنین می‌نگارد: «ولا تتوهم الرافضة والشيعة قبحهم الله من هذه الاحاديث انهم يحبون اهل البيت»؛ (11) شیعیان و رافضی‌ها که خدا آن‌ها را زشت گرداند با مشاهده این احادیث، گمان نکنند که محبان اهل بیت هستند.

آری، تناقضات را چنان متراکم می‌یابیم که دیگر جای بحثی باقی نمی‌ماند. مطلب روشن‌تر از آن است که به تحقیق یا بحث و مناقشه نیاز باشد. راستی مگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بلد نبود بگوید: فائزان و رستگاران روز قیامت سنیان هستند، و چه اجباری بود که بفرماید شیعیان هستند، تا به ابن حجری نیاز باشد که آن را چنین تفسیر کند؟! بلکه شیعه از نظر اعتقادی، حضرت علی علیه السلام را دارای جایگاهی بسیار رفیع نزد خدا می‌داند که وظیفه اش درباره آن مقام والا جز اطاعت و تسلیم و پی‌روی او چیزی نیست.

آیات و احادیث منقول در شأن حضرت علی علیه السلام

حال به بخشی از آیات و احادیثی مراجعه می‌کنیم که مقام ویژه حضرت علی علیه السلام را بازگو و وظیفه امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در رابطه با او بیان می‌نماید:

1. خداوند متعال در قرآن مجید، حضرت علی علیه السلام را نفس حضرت محمد صلی الله علیه و آله معرفی می‌کند و می‌فرماید: «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران: 61): بگو، بیایید بخوانیم فرزندانمان و فرزندانان را و زن‌هایمان و زن‌هایتان را و خودمان و خودتان را، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در تفسیر این آیه، امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «فأخرج رسول الله صلى الله عليه وآله من النفس معه أبي و من البنين أنا و أخی و من النساء فاطمة أمی من الناس أجمعين، ففتح أهل و لحمه و دمه و نفسه و نحن منه و هو منّا»؛ (12) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله با خودش از میان «نفس» پدرم علی علیه السلام را و از میان فرزندان، من و برادرم را و از میان زنان، فاطمه مادرم را برای مباحله با قومش بیرون آورد. پس ما خاندان او و گوشت و خون او و خود او هستیم؛ ما از اویم و او از ماست.

2. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ابلاغ برائت از مشرکان، ابوبکر را به سوی آنان فرستاد، ولی طولی نکشید که دستور بازگشت او را صادر کرد و ابلاغ را به دست حضرت علی علیه السلام سپرد. ابوبکر ناراحت شد و دلیل این کار را پرسید. پیامبر پاسخ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَلْبِغَهُ إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي؛ و فی حدیث: هو مِنِّي و أنا مِنه»؛ (13) خداوند به من فرمود تا آیه برائت را ابلاغ نکند، مگر خودم یا مردی که از من است؛ و در حدیثی دیگر، چنین وارد شده است: مردی که او از من است و من از اویم.

اگر شیعه از حضرت علی علیه السلام پی‌روی می‌کند به این دلیل است که او از حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و حضرت محمد صلی الله علیه و آله از او؛ او «نفس» پیامبر و «خود» رسول الله است. آن دو، حقیقت واحدند؛ همان امتیازی را که پیامبر صلی الله علیه و آله بر مردم دارد، حضرت علی علیه السلام نیز دارد. همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ یک از مردم عصر خویش و دیگر عصرها قابل مقایسه نیست، حضرت علی علیه السلام نیز چنین است. تنها وظیفه و مسئولیت آن‌ها با هم تفاوت دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله وحی می‌آورد و علی علیه السلام آن را حفظ می‌کند: «إِنَّا نَحْنُ الذِّكْرُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ (حجر: 9)

3. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «یا علی، إِنَّمَا أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؛ (14) ای علی، نسبت تو با من نسبت هارون با موسی است، جز اینکه پس از من دیگر پیامبری نیست.

درست بدانسان که حضرت موسی و هارون علیهما السلام در پی یک مسئولیت به راه افتادند، با یکدیگر تبلیغ رسالت را آغاز کردند و هارون علیه السلام پس از موسی علیه السلام پیامبر شد، حضرت علی علیه السلام نیز همراه پیامبر رسالت را آغاز کرد البته پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله نبوت پایان یافت و حضرت علی علیه السلام نبوتی نداشت.

با این بینش، شیعه هرگز حضرت علی علیه السلام را بر هیچ یک از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ترجیح نمی دهد و این کار را در شأن او نمی بیند، بلکه او را شخصیتی کاملاً ممتاز از دیگران به شمار می آورد و از همان نفسی؛ نفسی؛ می داند که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را بر تمام کائنات برتری بخشید؛ همان نفسی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را حتی از پیامبران نیز ممتاز گردانید. حضرت علی علیه السلام شخصیتی مستقل از پیامبر خدا نیست صلی الله علیه و آله و دستورهایش نیز جز قوانین نبوی نمی باشد.

به همین دلیل است که مرحوم والد می فرمود: ما شیعه را نفس اسلام می دانیم، نه فرقه ای از فرقه های اسلامی. اسلام چیزی نیست که قابل تجزیه و تفرقه باشد. آن فرد و گروهی که متفرق می شود، در واقع از اسلام اصیل و ناب جدا می گردد و تنها به اعتبار اینکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله را پیامبر می داند یا به بعضی از احکام و دستورات نبوی پایبند است، مسلمان خوانده می شود، وگرنه اسلام یکی بیش نیست. وقتی حضرت علی علیه السلام نفس؛ نفس؛ حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود، پی روی از او نیز پی روی از رسول خداست.

این واقعیت بر زبان حضرت علی علیه السلام نیز جاری گشته است؛ در عصر حضرت علی علیه السلام، شیعیان در نامه ای از ایشان درباره نام شیعه پرسیدند، حضرت در پاسخ چنین نوشت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: «وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛ و هو اسم شرفه الله في الكتاب و أنتم شيعه النبي محمد صلی الله علیه و آله، كما أن محمداً من شيعه ابراهيم عليه السلام. اسم غیر مختصر و امر غیر مبتدع؛ (15) به نام الله بخشنده نعمت های ظاهری و باطنی. خدای تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: از شیعیان او حضرت ابراهیم علیه السلام است، آن گاه که قلبی سلیم نزد پروردگارش آورد، و آن نامی است که خداوند در کتابش از آن تجلیل کرده و آن را محترم شمرده است. و شما شیعه پیامبر خدا هستید؛ همان گونه که محمد صلی الله علیه و آله نیز شیعه ابراهیم است. نامی است غیرمختصر و امری است [دیرینه] که ما آن را بدعت ننهادیم.

تشیع از دیدگاه مولی المتقین علی علیه السلام راهی جدا یا منشعب از اسلام نیست، امتداد خط محمدی صلی الله علیه و آله و استمرار طریق سلیم توحیدی است؛ چنان که اسلام هم امتداد خط ابراهیمی است. در واقع، لفظ شیعه؛ شیعه؛ بیان کننده یک خط؛ خط؛ و جریان؛ جریان؛ است که از آن در قرآن به صراط مستقیم؛ صراط مستقیم؛ تعبیر شده است.

شیعه مسلمانی است که به این جریان اعتقاد راسخ دارد و ارتباط با این جریان و بودن در این راه را مهم ترین وظیفه الهی خویش می داند؛ راهی که اولیای الهی و رسولان خدایی یکی پس از دیگری آن را پاس داشتند و پیروان آنان با تمسک به آن ها و پی روی از دستورهایشان، در آن راه قرار گرفتند و با آن پیوند خوردند و حضرت علی علیه السلام به امر خدا، ادامه دهنده این جریان پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

نقش حضرت زهرا علیها السلام در تبیین راه تشیع و دفاع از آن

حرکت انقلابی حضرت زهرا علیها السلام و دفاع مقدس او از صراط مستقیم الهی و ولایت رهبران بر حق اسلامی از همان روزهای اولیه وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شروع شد. آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله دار فانی را وداع نمود و مسلمانان تاری به نام خلافت؛ خلافت؛ گرد خویش تنیدند و از پذیرش رهبری حضرت علی علیه السلام سرباز زدند، رهاورد شورای سقیفه اختلاف شدید مهاجران و انصار بود که به پیروزی مهاجران و خلافت ابوبکر انجامید.

تمام این حوادث زمانی تحقق یافتند که حضرت علی علیه السلام همراه چند تن از یاران به غسل و کفن پیامبر مشغول بود. در این موقعیت، تنها مشکل خلیفه جدید، حضرت علی علیه السلام و یاران او بود؛ زیرا می دانست که حضرت علی علیه السلام هرگز به چنین عملی تن نخواهد داد و این مهم جز با تهدید و تخویف به دست نخواهد آمد.

ظاهراً هنوز این تهدیدها عملی نشده بودند که صدای گریه حضرت فاطمه علیها السلام در مدینه پیچید. این صدا دقیقاً با قلب مؤمنان رابطه برقرار کرد. گویا حضرت فاطمه علیها السلام می خواست با زبان قلب ها مردم را متوجه حق مسلوب سازد.

پرداختن فاطمه زهرا علیها السلام به گریه در حوصله این نوشتار نمی گنجد؛ آن نیز خطبه ای غرّاً و جهادی است بزرگ؛ خطبه ای که بر نفوس مردم اثری عمیق نهاد و ذهن ها را از پرسش های گوناگون آکنده ساخت؛ پرسش هایی که سرانجام به یک پاسخ روشن می رسیدند: ناخشنودی فاطمه علیها السلام که خشنودی اش خشنودی خداوند است و غضبش غضب خدا.

مسلمانان در جهت پایان بخشیدن به گریه حضرت فاطمه علیها السلام بسیار کوشیدند، ولی تلاششان ناکام ماند و اشک های اعتراض دخت رسول خدا علیهما السلام همچنان بر دامن پاکش فرو می ریختند. این وضعیت تا غضب و فداکاری و بیرون راندن کارگزاران فاطمه علیها السلام از آن منطقه ادامه یافت.

در این موقعیت، حضرت فاطمه علیها السلام احساس کرد تمام درهائی که پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا بر روی همگان بسته و تنها بر علی و فاطمه علیهما السلام گشوده بود، بر آن دو بسته و بر دیگران گشوده شده اند؛ حقوق معنوی او و رهبری بر حق الهی، که خداوند تنها به همسر و فرزندان عطا فرموده بود، در جامعه اسلامی جدید ضایع و تباه گشته اند و حقوق مادی که می توانستند تا حدی او و خاندانش را در دعوت و تبلیغ مردم یاری دهند و بار دیگر امت را به جریان صحیح اسلامی بکشند، از دست رفته اند.

دیگر زمان گریه سرآمده بود؛ زیرا اسلام را خطری دیگر تهدید می کرد. آن ها پس از غضب خلافت، احکام اسلامی را نیز زیر پا نهادند و اندیشه تحریف آیات قرآن در سر می پروراندند. اسلام به بیانی صریح تر و فصیح تر نیاز داشت تا مسلمانان حقایق را با بیانی گویاتر و رساتر از گریه بشنوند و دریابند. از این رو، خمار بر سر نهاد، جلیاب پوشید و در میان گروهی از بستگان و زنان قومش به راه افتاد. راه رفتن او درست بسان راه رفتن پدرش بود و گام هایش قدم های پیامبر را در اذهان زنده می کردند. (16)

دخت گران قدر رسول خدا در میان گروهی از مهاجران و انصار بر ابوبکر وارد شد. پرده ای بین او و مردان آویختند و مجلس مهیا گشت و حضرت جلوس نمود. ابتدا آهی از دل سوخته برکشید و به دنبال آن، صدای گریه مردم فضای مسجد را پر کرد. او پس از اینکه گریست و گریاند و قلب ها را به تپش درآورده و برای پذیرش حق نرم ساخت، خطبه تاریخی و غرّای خود را آغاز کرد.

حضرت زهرا علیها السلام در سخنرانی خویش، بنابر عادت خطبای اسلامی، پس از حمد و ثنای پروردگار و درود بر محمد و آل محمد علیهم السلام به طرح موضوعات اساسی پرداخت، سخن خویش را ابتدا از اهمیت امامت و ولایت آغاز کرد و مقدمه ای بسیار جالب، که حاوی وعظ و حکمت است، بر آن افزود.

فاطمه زهرا علیها السلام مانند یک رهبر مقتدر اجتماعی و سیاسی، وظایف و مسئولیت ها را بر حسب توانایی افراد و به تناسب استعدادها و موهبت های الهی، که در درجات متفاوت به اشخاص عطا شده اند، تقسیم می کند. بدین سان، فرق آشکار انسانی را که در صف امت قرار گرفته، با انسانی که خداوند او را برای امامت انتخاب کرده است، یادآور می شود و بیان می دارد که هر یک از آن ها، مسئولیتی مربوط به خود دارند. این نظام الهی است که کوچک ترین تغییر در آن جابه جا کردن جایگاه امت با امامت یا تغییر و تبدیل مسئولیت ها خروج از دین است و نظام را مختل خواهد کرد؛ «أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ! نَصَبَ أَمْرَهُ وَ نَهَى وَ حَمَلَهُ دِينَهُ وَ وَحَى وَ أَمْنَهُ اللَّهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ بَلَاغُهُ إِلَى الْأُمَمِ، زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فَيْكُم وَ عَهْدٌ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ وَ بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ»؛ (17) شما ای بندگان خدا! پرچم های امر و نهی او، حاملان دین و وحی او و امین خدا بر خودتان و تبلیغ کننده او به امت ها هستید. زعیم و رهبر حق الهی در میان شماست و آن عهدی است که خدا بر شما عرضه کرده و بقیه ای است که آن را برای شما جانشین قرار داده است.

جامعه زنده و پیشرفته جامعه ای است که در آن، همه افراد در جای خود قرار داشته، مسئولیت ویژه خویش را انجام دهند. به عبارت دیگر، جامعه سالم باید از نظمی همچون پیکر سالم برخوردار باشد؛ هر عضوی در جایگاه مخصوص خود باشد و هر سلولی وظیفه خود را انجام دهد. تشریع اسلامی دقیقاً بر پایه قانون تکوین بنا نهاده شده و در واقع، چهره ظاهر و بارز تکوین است؛ همان چیزی که خداوند آن را در قرآن «فَطَرَهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (روم: 30)؛ خلقت الهی که خداوند

مردم را بر آن خلقت آفریده است. خلقت خدا تغییر و تبدیلی ندارد. آن همان دین استوار است.

پیامبران الهی جملگی برای پیاده کردن این قانون در میان بشر مبعوث گشته اند و برای یادآوری همان فطرت، رسالت خود را آغاز کرده اند. همان گونه که در خلقت الهی تغییر و تبدیلی نیست و هر عضو و دستگاه و سلولی در این بدن «جای» خود و «کار» خود را دارد، در تشریع اسلامی و نظام پروردگار نیز هر انسانی را جایی است و صاحب هر صفت و روحیه و استعدادی را مقامی و مسئولیتی مقرر، که خروج از آن مکان خروج از نظام تشریع شمرده می شود و خیانت به همان امانتی محسوب می گردد که آسمان ها و زمین و کوه ها آن را حفظ کردند، ولی انسان ظلوم جهول به آن خیانت ورزید.

خروج از این قانون تکوین و نظام خدایی سبب معلولیت جامعه اسلامی گشته، آن را در معرض هلاکت و مرگ قرار می دهد. اگر زمانی دستگاه تنفس انسان بخواهد کار دستگاه گوارش را انجام دهد و از ادای وظیفه خود سرباز زند، در این پیکر کوچک چه پیش خواهد آمد؟ حال دقت کنید اگر امتی بخواهد کار امام را انجام دهد، چه اتفاقی می افتد؟ این بدان معناست که گروهی از سلول های پیکر انسان جای سلول های مغزی را بگیرند. بی تردید، در این موقعیت، بدن از نظم طبیعی خارج شده، کارهایش مختل می گردند.

در نظام الهی، وظایف انسان ها در جامعه به دستور خداوند تبارک و تعالی تقسیم می گردند، و اگر وظایف و مسئولیت ها از جانب غیر خدا معین گردند یا اشخاص را غیر خدا برگزینند، چنین نظامی نظام شرک خواهد بود که دقیقاً در مقابل نظام توحید و اسلام قرار دارد. خداوند خود گویای این امر است: «وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (قصص: 68)؛ پروردگار دوست که آنچه بخواهد می آفریند و برمیگزیند. آن ها حق انتخاب ندارند. خداوند منزّه است از آنچه آن ها شرک می ورزند.

در خطبه حضرت زهرا علیها السلام، جمله اول ایشان مکان و جای امت را در دین مبین اسلام معین می کند: ای بندگان خدا! شما پرچم های امر و نهی الهی و حاملان دین و وحی او هستید. از طرف خدا، امین بر خودتان و تبلیغ کنندگان او به دیگر امت هایید.

پس امت در رابطه با دین الهی و در جامعه اسلامی چهار وظیفه دارد:

1. قبول امر و نهی خدا و تحقق بخشیدن به آن ها در وجود خود؛

2. مسئول بودن در قبال حفظ دین و وحی خداوند؛

3. امین بر نفوس یکدیگر بودن؛

4. تبلیغ دین.

با این بیان چنان که پیداست انتخاب خلیفه، که مسلمانان در صدر اسلام به آن قیام کردند، کاملاً از حیطه مسئولیت آنان خارج بود و باید به دست خداوند متعال انجام می گرفت.

حضرت زهرا علیها السلام در آغاز سخن، می خواهد به صورتی مرموز، مردم را مورد سؤال قرار دهد که: اولاً «انتخاب خلیفه» از جانب امت به پیروی کدامین امر الهی صورت پذیرفته است؟ در حالی که خداوند به این عمل دستوری نداده است، امت چگونه می تواند به آن عمل دست یازد؟ آیا این عمل با بندگی حق متعال مغایر نیست؟ و وقتی عملی با انگیزه الهی و به امر خدا انجام نپذیرد از دین خدا نیست.

در واقع، باید گفت: مسلمانان برای این عملشان هیچ سند شرعی نداشتند؛ چنان که حضرت زهرا علیها السلام در خطبه دوم خود، در منزل خویش برای بانوان مدینه فرمود: «لَيْتَ شَعْرِي بَأَيِّ سَنَادٍ اسْتَنْدُوا، أَمْ بَأَيِّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا، أَمْ بَأَيِّ عُرْوَةٍ تَمْسُكُوا وَ عَلَى آيَةِ ذُرِّيَّةٍ أَقْدَمُوا وَ اجْتَنَكُوا؟ لَيْسَ الْمَوْلَى وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ وَ لَيْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»؛ (18) کاش می دانستم به کدامین سند استناد کردند؟ یا با کدامین اساس و پایه ای این امر را بنا نهادند؟ یا به کدام آویزه چنگ زدند؟ و بر کدام ذریه ای روی آورده، بر آن استوار گردیدند؟ چه بد رهبری است و بد یآوری است و در ازای عمل ستم کاران، بد جزایی خواهد بود.

ثانیا، حضرت فاطمه علیها السلام با تحدید مسئولیت اُمّت در چهار وظیفه مزبور، به همه می فهماند که انتخاب خلیفه از حیطة مسئولیت آن ها خارج است و باید به دست خدا انجام گیرد؛ زیرا «لَا يَخْلُقُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛ درست مانند «لَا يَخْلُقُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛ از حقوق الهی است و به دست خداوند صورت می گیرد؛ «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» (قصص: 68) با این بیان، مسلمانان با انتخاب خلیفه، به حق خداوند تعدی کردند و تعدی به حق خدا شرک و از ظلم های غیرمغفور است.

مسلمانان نیز نیک می دانستند در این کار دستوری از جانب خدا ندارند. عمر بن خطاب، که خود پایه اساسی آن را بنا نهاد و نخستین بیعت کننده ابوبکر بود، می گوید: «إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلَتهً وَقَانَا اللّٰهَ شَرَّهَا»؛ حقیقتا که بیعت ابوبکر کار بی اساس و بی شالوده ای بود که خداوند ما را از شر آن حفظ کند. سپس می گوید: آگاه باشید! هر کس برای بار دیگر مثل آن را انجام داد، او را بکشید. (19)

عبارات خطبه فاطمه زهرا علیها السلام در این قسمت وی را شخصیتی غضبناک می نمایاند؛ گویا بر اُمّت سخت خشم گرفته است؛ چرا که عمل اصحاب را پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، نخستین عملی می داند که بدون اساس الهی بنا شده و کوچک ترین انگیزه الهی ندارد. حضرت فاطمه علیها السلام خوب درک می کند که با این گام انحرافی، اسلام چهره اصلی خویش را به مرور از دست خواهد داد و از آن جز نام باقی نخواهد ماند. از این رو، با تمام قوا می خواهد اعوجاجی را که در خط اصیل اسلام پدید آمده است، اصلاح کند و زمام اُمّت پدرش را به دست خداوند بسپارد تا مسلمانان به ریسمان محکم اسلام چنگ زنند و دین پدرش مصونیت یابد.

در نظر حضرت فاطمه علیها السلام، اُمّت زمانی می تواند ایمانش را حفظ کند که تحت حکومت و رهبری «اللّٰه» زندگی کند. او معتقد است: رهبری الله هرگز از میان انسان ها رخت برنمی بندد و هنوز هم در جامعه وجود دارد و حتی با فوت پیغمبر نیز خاتمه نمی یابد: «أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَطَبَ جَلِيلٌ اسْتَوْسَعَ وَهْنَهُ وَاسْتَنْهَرَ فَتَقَهُ وَانْفَتَقَ رَقْعَهُ وَاطْلَمَتِ الْاَرْضُ لَغِيْبَتِهِ فَيَلْكَ وَاللّٰهُ النَّازِلَةُ الْكِبْرَى وَالْمَصِيبَةُ الْعُظْمَى ... أَعْلَنَ يَهَا كِتَابُ اللّٰهِ جَلَّ ثَنَاهُ فِي آفِينَتِكُمْ وَفِي مُمْسَاكِمِ وَ مُصِيْحِكُمْ، يَهْتَفُ فِي آفِينَتِكُمْ هُتَافًا وَ صِرَاحًا وَ تِلَاوَةً وَ اِعْلَانًا وَ لِقَبْلِهِ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللّٰهِ وَ رُسُلِهِ، حُكْمٌ فَصْلٌ وَ قَضَاءٌ حَتْمٌ.» و ما مُحَمَّدٌ الْاَ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَقَان مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ قَلَنَ يَصْرُ اللّٰهُ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللّٰهُ الشَّاكِرِينَ» (20)؛ آيا می گوييد: ديگر محمد صلی الله علیه و آله مرد؟ پس حادثه بزرگی است که ضعف و سستی حاصل از رحلت پیامبر بیشتر شده، شکاف پدید آمده از هجران او فراخ تر گشته و پیوندهای محکم شده در عصر رسول خدا گسسته اند. با غیبت او، زمین تیره و تار شد، خورشید و ماه گرفتند و ستارگان در مصیبت وی پراکنده شدند و آمال و آرزوها بی ثمر ماندند و کوه ها فرو ریختند و حدود و حریم الهی ضایع گشتند و ارزش ها نیز مردند. به خدا قسم! این اندیشه شما دردی بزرگ تر و مصیبتی گران تر است که مانند آن هرگز فرود نیامده و بلایی زودگذر نخواهد بود. خبر این بلای طولانی و مصیبت عظیم را کتاب خدای متعال قبلاً در گرداگرد خانه های شما، در شبانگاهان و صبحگاهان شما اعلام کرده بود ... گذشته از این ها، حوادث و جریان هایی که پیش از او بر پیامبران و فرستادگان خدا فرود آمده بودند، خود قانونی قطعی و قضایی حتمی اند. محمد صلی الله علیه و آله نیست مگر فرستاده ای از فرستادگان خدا که پیش از او نیز پیامبران دیگری آمده و رفته اند. پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما به همان گذشته و آیین جاهلیت خویش برمی گردید؟! که هر کس به عقب برگردد به خدا ضرری نمی رساند و خداوند شاکران را پاداش خواهد داد.

اینکه مردم معتقد باشند با از بین رفتن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و رحلت وجود مبارکش، رهبری الهی از روی زمین برداشته شده و از این به بعد به عهده مردم گذاشته شده، در واقع، این اعتقاد همانا بازگشت به گذشته پیش از اسلام و رجوع به جاهلیت است؛ غیبت نور از زمین و غلبه تاریکی بر جهان است. ما چه زمانی می توانیم به استمرار زعامت الهی اعتقاد داشته باشیم و فوت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، چیزی از دین و ایمان ما نکاهد؟ یقیناً آن گاه که الله را رهبر حقیقی و دایم خویش بدانیم و در انتخاب رهبر و امام یا خلیفه به انتخاب او چشم بدوزیم. با این معنا، «امامت» استمرار و تداوم رهبری خدا در جامعه است.

گذشته از این، در جایی دیگر از خطبه، حضرت زهرا علیها السلام امامت را عهده معرفی می کند که درباره آن میثاق گرفته شده است: «لَا رَیْبَ لَهِ فِیْکُمْ وَ عَهْدٌ قَدَمَهُ الْیَکْمُ وَ بَقِیَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَیْکُمْ کِتَابُ اللّٰهِ النَّاطِقُ وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَ النُّورُ السَّاطِعُ» (21) رهبر حق الهی در میان شماست. او همان عهده ای است که خداوند بر شما عرضه کرده و بقیه و استمرار رسالت محمدی صلی الله علیه و آله است که برای شما به جا گذاشته. او کتاب گویای الهی و قرآن راستگو و نور فروزان و روشنایی درخشان است.

یا می فرماید: «مَغْبُطَةٌ بِهٖ أَشِیَاعُهُ، فَائِدٌ اِلَی الرِّضَاوَانِ اَتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّ اِلَی النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ» (22) شیعیانش

به حال او غبطه می خوردند، پی روی او به بهشت رهنمون می شود و گوش در گرو سخنان او نهادن، به نجات و کام یابی می رساند.

در مطالبی که گفته شدند، ملاحظه می شود که حضرت زهرا علیها السلام فقط درباره ضرورت وجود رهبری و انتخاب آن از جانب خدا سخن به میان آوردند، بدون اینکه نامی از آن امام همام ببرند. عمل امت را استنکار کردند و بیان داشتند که این رهبر از جانب خدا در بین مردم بود و نیازی به انتخاب خلیفه وجود نداشت. حال ببینیم که آیا دخت گرامی رسول خدا و حجت حق، نامی از آن امام همام نیز در خطبه شان می برند یا نه؟

رهبر برگزیده خدا کیست؟

حضرت زهرا علیها السلام پس از بیان مطالب مزبور، برای آماگی اذهان عمومی، مقدمه ای مشحون از حکمت و موعظه حسنه می آورد؛ ابتدا به فلسفه تشریع احکام و قوانین الهی اشاره می کند و حکمت الهی را در وضع احکام و اختیار رهبران بازگو می فرماید: $\text{لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْإِيمَانُ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ وَالصَّلَاةُ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبَرِ وَالزَّكَاةُ تَرْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَنَمَاءً فِي الرِّزْقِ ... وَطَاعَتُنَا نِظَاماً لِلْمَلَّةِ وَامَامَتُنَا أَمَاناً لِلْفَرْقَةِ وَالْجِهَادُ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ}$ ؛ (23) خداوند متعال ایمان را برای پاک کردن شما از شرک فرض نمود و نماز را برای دور بودن از تکبر، و زکات را برای پاکی نفس و تکثیر روزی، و اطاعت و پی روی از ما را برای برقراری نظام دین، و امامت و رهبری ما را برای ایمنی از پراکندگی و تفرقه، و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام قرار داد.

ایشان به وسیله این جمله های کوتاه و دقیق، معانی بی شماری را به ما گوشزد می نماید:

1. رهبری و امامت ما با قراردادهای بشری نبوده، مانند نماز و روزه و حج و زکات از جانب خداوند مقرر شده است.

2. پی روی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بیهوده نیست، خداوند آن را مقرر فرموده تا نظام او در زمین و در میان جامعه بشری همیشه و به طور مستمر و زنده بماند؛ همان گونه که امامت آن ها را برای ایجاد وحدت در جامعه و اجتناب از اختلاف و تفرقه تقدیر نموده است؛ همان تفرقه ای که مسلمانان از لحظه اول فوت پیامبر در آن واقع شدند و دایره آن به تدریج گسترده تر شد و سرانجام، به قتل عثمان انجامید.

دختر پیامبر خدا، قوانین عام الهی و فرمول های دقیق اجتماعی و دینی را به مردم می گوید و با بیان این قوانین روشن می کند: همان گونه که اسلام بدون جهاد ذلیل است و انسان بدون ایمان مشرک، جامعه و ملت محمدی صلی الله علیه و آله هم بدون اطاعت و پی روی از اهل بیت علیهم السلام فاقد نظم اجتماعی است و مسلمانان بدون زعامت و رهبری آن ها، وحدت خویش را از دست خواهند داد؛ دقیقاً بدان سان که بعدها اتفاق افتاد و تاریخ و از آن مهم تر، اوضاع کنونی مسلمانان جهان گویای آن است.

3. سخن کسانی را که گفته اند عقیده به امامت را غیر مسلمانانی همچون عبدالله بن سبا در میان شیعه اشاعه داده اند، رد و نقض می کند؛ زیرا فاطمه زهرا علیها السلام زمانی کلماتی امثال $\text{لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ}$ و عَهْدٌ مُقَدِّمٌ را و بَقِيَّةُ اللَّهِ و $\text{طَاعَتُنَا نِظَاماً لِلْمَلَّةِ}$ و $\text{امامتُنَا أَمَاناً لِلْفَرْقَةِ}$ را به کار می برد که اثری از عبدالله بن سبا و امثال او در میان مسلمانان وجود نداشت؛ زیرا حضرت فاطمه علیها السلام بیش از 75 یا 95 و به قولی 6 ماه پس از پدر گران قدرش زندگی نکرد. پس این جملات، که بازگوکننده عقیده شیعه اند، اساسی کاملاً اسلامی دارند.

4. با این دو جمله، امامت جایگاه خاص خود را در جامعه اسلامی می یابد؛ چرا که اگر امت اعضا و جوارح پیکر اسلام را نمایش دهد، امامت سر و مغز آن خواهد بود. اگر امت ممثل جسد جامعه باشد، امامت روح و عقل آن خواهد بود و اهل بیت رسالت علیهم السلام سلول های مغزی آن؛ زیرا نظام وجود به وسیله عقل پابرجاست و اطاعت و پی روی جز از عقل، چیزی را نشاید.

فاطمه زهرا علیها السلام در حکم یکی از سلول های مغزی اسلام، با پیکر اسلام آشناست و می داند چه خطری آن را تهدید می کند. در واقع، دشمن تمام وجود اسلام را هدف ضربات خود قرار داده است، ولی هرگز نمی تواند تمام آن را یکباره نابود سازد، مگر با هدف قرار دادن رأس و مرکزیت آن پیش از هر عضو دیگر. از این رو، حضرت فاطمه علیها السلام در این فراز از سخنانش توقف نمی کند، بلکه پیش تر و پیش تر پیش می رود تا واقعیت را واضح تر بیان کند و عناصر

اصلی اهل بیت علیهم السلام را معرفی و ضمیر «نا» را در «طاعتنا»؛ و «امامتنا»؛ مشخص و محدود سازد. بدین منظور، چنین ادامه می دهد: «إِيَّاهَا النَّاسُ إِعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، أَقُولُ عَوْدًا وَ بَدَا وَ لَأَقُولُ مَا أَقُولُ غَلْطًا وَ لَأَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا»؛ «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»؛ «فَانْ تَفَرُّوه وَ تَعَرُّوه تَجِدُوهُ أَبَى دُونَ نِسَائِكُمْ وَ أَخَابِنَ عَمِّي دُونَ رَجَائِكُمْ وَ لَنِعْمَ الْمَعَزَى إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ (24) هان ای مردم! بدانید که من فاطمه ام و پدرم محمد صلی الله علیه و آله ، سخن اول و آخرم را می گویم. در گفتن، غلط نگویم و در عمل، راه خطا نپویم. به راستی، برای شما پیامبری از بین خودتان مبعوث گشته که رنج شما بر او دشوار است و بر هدایت شما سخت حریص، و بر اهل ایمان دلسوز و مهربان. اگر از منسوبانش جست و جو کنید و او را بشناسید، خواهید دید که او تنها پدر من است، نه پدر زن های شما؛ و تنها برادر همسر من است، نه برادر مردان شما. و چه زیباست منسوب شدن به او!

فاطمه زهرا علیها السلام با بیان «إِعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ»؛ خود را معرفی می کند. او یگانه معیار و میزان محبت خدا و پیامبر در میان مردم بود. دوستی او دوستی پیامبر و کینه او کینه حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود. اکنون همان فاطمه علیها السلام در مقابل آن ها ایستاده و نارضایتی خود را از آن ها ابراز می کند.

از این گذشته، پیامبری که این قوم ادعای پی روی اش را دارند، آیا پدر شخصی غیر از فاطمه علیها السلام است؟ آیا برادر شخصی غیر از حضرت علی علیه السلام است؟ اینکه پیامبر در میان آن همه مردم مسلمان، فقط حضرت علی علیه السلام را برادر خویش اعلام می کند، چه معنایی دارد؟ آیا گزینش او همان گزینش الله نیست؟ «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»؛ (نجم: 3 و 4)

از این ویژگی حضرت علی علیه السلام که بگذریم، مجاهدت های او در راه حضرت محمد صلی الله علیه و آله ، خود بهترین دلیل صلاحیت او در احراز مقام ولایت الله است. همسرش حضرت فاطمه علیها السلام در وصف مجاهدت هایش چنین می گوید: «كَلَّمَا أَوْقَدُوا لِلْحَرْبِ نَارًا أَطْفَأَهَا اللَّهُ. أَوْ نَجَّمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ، أَوْ فَعَرَتْ فَاعِرَةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذْفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا. فَلَا يَنْكَفِي حَتَّى يَطَأَ جَنَاحَهَا بِأَخْمَصِهِ وَ يَخْمُدَ لَهَا سَيْفَهُ؛ مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنَ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، مُشْمَرًا نَاصِحًا مُجِدًّا كَادِحًا لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَ انْتَمَ فِي رِفَاحِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ وَادْعُونَ فَاكْهُونَ آمِنُونَ تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرَ وَ تَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ وَ تَتَكَصَّوْنَ عِنْدَ إِنْزَالِ وَ تَفَرُّونَ مِنَ الْقِتَالِ...»؛ (25) هرگاه گرگان عرب آتشی افروختند، خداوند آن را خاموش گردانید، یا هرگاه شاخ شیطانی برمی آمد یا مشرکی دهان می گشود، [پیامبر] برادرش علی علیه السلام را در بیخ گلوی آن ها می افکند و او بر نمی گشت تا آن گاه که بال های دشمن را در زیر گام های خود پایمال کند و آتش آن جنگ ها را با شمشیرش خاموش گرداند، در حالی که او در راه خدا خستگی می کشید و در کار خدا کوشش فراوان می کرد؛ نزدیک ترین فرد به رسول الله بود و سید رهبران الهی به شمار می آمد، در خیرخواهی و نیکی آستین بالا زده، مجدانه می کوشید و در مسیر حق از سرزنش سرزنشگران بیم نداشت. در آن حال، شما در رفاه زندگی به سر می بردید، در تن آسایی و خوش گذرانی و بی اعتنائی به امور دین و امن، و امان روزگار سپری می کردید، منتظر شنیدن حوادث و اخبار ناگوار درباره ما بودید، از جنگ کناره می گرفتید و هنگام مبارزه فرار می کردید ...

با توجه به این سخنان حضرت زهرا علیها السلام ، حضرت علی علیه السلام یگانه قهرمان جنگ های پیامبر و خاموش کننده آتش فتنه های عرب با شمشیر برآن خویش بود. او در مقابل شدیدترین مشکلات آن زمان، سینه اش را سپر می کرد و به خاطر دین خدا و حفظ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، خود را در رنج و سختی می افکند؛ اما دیگران چه؟ مخاطبان فاطمه زهرا علیها السلام که به نام مسلمان در مسجد پیامبر نشست بودند چگونه؟ «وَكُنْتُمْ عَلَي شِفَا حُفْرِ مِنَ النَّارِ مَذْقَةُ الشَّارِبِ وَ نَهْزَةُ الطَّامِعِ وَ قَبَسَةُ الْعَجَلَانِ وَ مَوْطِئُ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ وَ تَقْتَاتُونَ الْقَدَّ، أَذْلَةً خَاسِنِينَ تَخَافُونَ أَنْ يَخْطِفَكُمْ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ (26) شما در لبه پرتگاهی از آتش بودید؛ آب ناخالص هر آشامنده و طعمه هر طمع کار، آتش پاره هر انسان عجول و پایمال قدم ها. آب تیره و آلوده به بول شتران می آشامیدید و پوست چهارپایان را غذای خود می ساختید. ذلیل و رانده شده بودید و می ترسیدید مردم اطرافتان شما را بربایند. پس خداوند به وسیله محمد صلی الله علیه و آله شما را نجات بخشید.

در چنین وضعیتی، پیامبر رسالت خویش را از نخستین گام، همراه حضرت علی علیه السلام آغاز کرد. علی علیه السلام مردم را به پیامبر فراخواند و پیامبر به خدا. علی علیه السلام تنها کسی بود که این قوم به وسیله او از تاریکی جهل و نادانی و فقر و بی فرهنگی به نور محمد صلی الله علیه و آله هدایت شدند. مجاهدت های حضرت علی علیه السلام بود که به آن ها آگاهی و بینش داد. او بود که با دشمنان پیامبر جنگید و زمینه پذیرش دعوت حق را برای مردم آماده

در واقع، حضرت علی علیه السلام تنها راهی بود که مردم را به پیامبر رساند؛ درست بدان سان که پیامبر انسان ها را به خدا رساند.

سخنان فاطمه زهرا علیها السلام نشان می دهند که تنها «قرب»؛ حضرت علی علیه السلام و خویشاوندی و دامادی او با پیامبر نیست که ایشان را لایق رهبری می گرداند، بلکه صفات و ویژگی های روحی و اخلاقی وی نیز در این امر خطیر دخالت دارند، گذشته از اینکه او عهد پروردگاری و کتاب ناطق خداوندی است.

حضرت زهرا مرضیه علیها السلام به این وسیله می تواند عواملی که حضرت علی علیه السلام را شایسته مقام رهبری گردانده اند، در سه چیز خلاصه کند:

1. انتخاب خدا؛

2. انتخاب پیامبر، قرابت و برادری او با رسول خدا؛

3. صفات والا و مجاهدت هایش در راه اسلام.

همین سان، به «راه»؛ بودن حضرت علی علیه السلام نیز اشاره دارد؛ زیرا وقتی حضرت علی علیه السلام به پیامبر دعوت کرده و مردم تنها به وسیله دعوت ها و مجاهدت های حضرت علی علیه السلام پیامبر را شناخته و دعوت او را درک کرده اند، پس او «راه»؛ محمد صلی الله علیه و آله است و قبول کردن پیامبر جز از طریق پی روی حضرت علی علیه السلام میسر نیست. از این رو، حضرت زهرا علیها السلام شکی ندارد که امت با ترک رهبری حضرت علی علیه السلام از راه اسلام و صراط هدایت الهی خارج گشته است، هرچند تا حدی احکام و مناهج اسلامی را انجام دهد و نماز و روزه به جای آورد؛ زیرا منهای حق و روش صحیح زمانی مؤثر است که در راه حق انجام پذیرد. روش صحیح آن گاه که در راه صحیح نباشد بهره ای ندارد و به تعبیر دیگر، مقبول درگاه احدیت نیست. عمل به دستورهای پیامبر عظیم الشان بدون قرار گرفتن در راه او، هرگز انسان را به بهشت نمی رساند.

حضرت زهرا علیها السلام با این بینش وارد بحث شده، قوش را به شدت سرزنش می کند. او ترازویی دقیق در مسجد پیامبر به پا داشته و امت را در پیش از اسلام و پس از آن و آن گاه پس از رحلت پیامبر می سنجد و وضع اسلام را در حال و آینده بررسی می کند: «فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ ظَهَرَ فَيَكُمُ خَسَكَةُ النِّفَاقِ وَ سَمَلُ جَلْبَابِ الدِّينِ وَ نَطَقَ كَاطِمُ الْغَاوِينَ وَ نَبَغَ حَامِلُ الْأَقْلِينَ وَ هَدَرَ فَنِيقُ الْمُبْطِلِينَ فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَاتِفَا يَكُمُ فَأَلْغَاكُمُ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ وَ لِلْفِرَّةِ فِيهِ مَلَا حِظِينَ، ثُمَّ اسْتَهْضَكُمُ فَوَجَدَكُمُ خِفَافًا وَ أَحْمَشَكُمُ فَأَلْغَاكُمُ غَضَابًا فَوْسَمْتُمْ غَيْرَ إِبْلَكُمْ وَ وَرَدْتُمْ غَيْرَ مُشْرَبِكُمْ. هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ وَالْكَلِمُ رَحِيبٌ وَ الْجَرْحُ لَمَّا يَنْدُمُ وَالرَّسُولُ لِمَا يَقَرُّ ابْتِدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ لَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لِمَحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»؛ (27) پس وقتی خداوند برای پیامبرش خانه پیامبران و مأوای برگزیدگان را اختیار نمود، در میان شما خا نفاق رویید و لباس دین کهنه شد. آنان که [در زمان حیات پیامبر] از نومیدی سکوت کرده بودند، زبان به سخن گشودند، گم نامان خوار و ذلیل به عرصه ظهور آمدند. نر شتر راه باطل صدا در گلو انداخته، در میادین شما مغرورانه به جولان پرداخت و شیطان سرخویش از مخفیگاهش بیرون آورد و بر شما بانگ برداشت و شما را جوابگوی دعوتش یافت و فهمید که شما هنوز به او ارج و احترام می نهید و چشم در افتخارات شیطانی دارید. سپس شما را به نهضت و قیام فراخواند و سبک بالتان یافت؛ شما را به خشم آورد، خشمگینتان دید. پس غیر شتر خودتان را داغ نهادید و علامت زدید و بر غیر آبشخور خودتان وارد گشتید. این ها همه در زمانی صورت پذیرفتند که عهد پیامبر نزدیک بود و زخم ما عمیق و هنوز جراحت های [غم هجران پیامبر] مداوا نگشته و پیامبر دفن نشده بود. پیش تاختید و گمان کردید که [بدین وسیله] از فتنه و آشوب جلوگیری می کنید، در حالی که به واقع در فتنه فرو افتادید و جهنم بر کافران احاطه دارد.

آری، همه چیز پس از پیامبر عوض شد و رنگ دیگری به خود گرفت. آن کس که در گذشته (در حال حیات رسول الله) زبانش بسته بود، زبان گشود و سخنور گشت. احمقان گذشته نوابغ شدند. آنان که در تمام تاریخ قبیله شان نشانی از فخر و عزت مشهود نبود، به یمن وجود اهل بیت پیامبر علیهم السلام و تلاش ها و مجاهدت های آنان اسلام آوردند و با تمسک به اسلام ارج و ارزشی یافتند، و کار به جایی رسید که همان ها بر اهل بیت پیامبر علیهم السلام فخر می فروختند و مغرورانه و متکبرانه از کنار آنان می گذشتند و مانند نیشتری بر قلب اهل بیت علیهم السلام فرود می آمدند و آن قدر این مسئله اوج گرفت و دشمنی ها با فرزندان پیامبر تشدید گردیدند که حتی آن ها را از ارث پیامبر محروم

حضرت زهرا علیها السلام با بیان این تغییرات عمیق، در تاریخ ثبت می کند که آنچه پس از پیامبر به صورت اسلام عرضه شد، اسلام نیست؛ زیرا رهبری مردم به دست خواران قوم افتاده و اسلام از راه اصیل و جریان صحیح خویش منحرف گشته است.

در خطبه دوم نیز به بانوان مدینه چنین می فرماید: «وَيَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟»؛ «فيا حسرتا لكم و آئی یکم و قد عُميت عليكم»؛ «أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»؛ «(28) وای بر آن ها! آیا کسی که به حق هدایت می کند شایسته پی روی و اطاعت است، یا آنکه نمی تواند خودش را هدایت کند مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟ بر شما متأسفم و من می بینم که امر برایتان مبهم شده است. آیا به اجبار شما را بدان وادارم، در حالی که آن را نمی پسندید؟»

پرواضح است که منظور حضرت زهرا علیها السلام از این جملات، اعتراض به خلافت ابوبکر است؛ زیرا او خود پس از رسیدن به خلافت، در منبر قرار گرفت و علیه خود چنین اعتراف کرد: «وَأَنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْزِيْنِي أحياناً، فإذا رأيتُموني غَضِبْتُ فاجتنبوني و إن زَغَتْ فِقْوْمُونِي»؛ «(29) من شیطانی دارم که گاه گاهی بر من مستولی می شود. پس هرگاه عصبانی شدم، از من دور شوید و هر گاه میل به باطل کردم، مرا اصلاح کنید.»

حضرت زهرا علیها السلام در جواب بانوان مدینه، که به عیادتش آمده بودند، زبان به سخن گشود و آشکارا بر مردان مدینه خشم گرفت و بر خلافت حضرت علی علیه السلام تصریح فرمود: «وَيَحْزَنُ أُنْثَى زَعَزَعُوهَا عَنْ رِوَايَةِ الرِّسَالَةِ وَ قَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدَّلَالَةِ وَ مَهِيْطِ الرُّوحِ الْاَمِيْنِ وَ الطَّبِيْنِ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّيْنِ؟»؛ «إلا ذلكَ هُوَ الْخَسْرَانُ الْمَبِيْنُ»؛ «و ما ادری تَقْمُوْنَ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ وَ تَقْمُوْنَ وَاللَّهِ مِنْهُ نَكِيْرٌ سَيْفِهِ وَ قَلْعٌ مِبَالَاتِهِ لِحَتْفِهِ وَ شِدْقٌ وَ طَائِتٌ وَ نَكَالٌ وَقَعَتْهُ وَ تَمْرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ تَالَلَهُ! لو مَالُوا عَنْ الْمَحْجَةِ اللَّائِحَةِ وَ زَالُوا عَنْ قَبُولِ الْحِجَةِ الْوَاضِحَةِ لَرَدَّهْمُ إِلَيْهَا ... وَلَأَوْرَدَهُمْ مَنَهْلًا صَافِيًا رَوِيًّا ...»؛ «و لو أَنَّ أَهْلَ الْفُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ «(30) وای بر آن ها! چسان خلافت را از لنگرگاه رسالت برجنبانند و از پایه های نبوت و دلالت و مکان هبوط حضرت جبرئیل روح الامین و شخصیت آگاه آشنا به امور دنیا و دین جابه جا کردند؟ آگاه باشید که این همان زیان و خسارت کاملاً روشن است. چه چیزی را از علی علیه السلام ناپسند شمردند؟ به خدا قسم! ناروا داشتند از او سختی شمشیرش را، و بی اعتنایی او را به مرگ، و نیروی مقاوت و پایداری اش را و شدت کیفر و آسیب حمله هایش را، و خشم و غضب پلنگ گونه اش را در راه خدا، به خدا قسم! اگر افرادی از راه روشن روگردان می شدند و از قبول حجت و دلیل واضح سرباز می زدند، علی علیه السلام آن ها را به آن راه باز می گرداند و به پذیرش آن حجت وادارشان می کرد ... و آن ها را به سرچشمه ای زلال و سرشار وارد می کرد ... و خود از دنیا آرایه ای زاید بر نمی گرفت ... و اگر اهل آبادی ایمان می آوردند و تقوا می ورزیدند، درهای برکت را از آسمان و زمین به رویشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند و ما آن ها را به سزای عملکردشان گرفتار کردیم.»

مشاهده می شود که حضرت زهرا علیها السلام با براهین روشن و منطقی، از حق اهل بیت علیهم السلام در خلافت که برگزیدگان خاص خداوند دفاع می کند و در واقع، از حق خدا دفاع می کند؛ زیرا انتخاب رهبری حق خالص خداست که در آن زمان، به تعیین شخص حضرت علی علیه السلام و فرزندان او تصریح شده بود و در عصور بعد، به تعیین وصفی از طریق ائمه اطهار علیهم السلام اعلام شده است.

1. عضو هیأت علمی دانشگاه قم.

2. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون مغربی، تاریخ ابن خلدون، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، 1956، فصل 27، ص 352.

3. ابن حجر عسقلانی، الصواعق المحرقة، ص 156.

4. محمد وعی الامین الانطاکی، لماذا اخترتُ مذهب اهل البيت، ط. الثالثة، قم، مكتبة الثقلين، 1962، ص 154 به نقل از: حموینی شافعی، فرائد السمطين.

5. همان، ص 138.

6. محمد امين، العقود الدرّية فى تنقيح الحامدية، ط. الثانية، بيروت، دارالمعرفة، ص 102.
7. ابن حجر الهيتمى، الصواعق المحرقة، ط. الثانية، مصر، شركة الطبائع الفنية المتحدة، 1965، مقدّمه، ص 102.
8. همان.
9. همان ص 155.
10. همان، ص 154.
11. همان، ص 153.
12. سيدهاشم حسيني بحراني، البرهان فى تفسير القرآن، ج 1، ص 286.
13. محمد وعى الامين الانطاكى، پيشين، ص 240.
14. محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 21، ص 142، روايت 5، باب 27.
15. مولى محسن فيض كاشانى، النوادر فى جمع الاحاديث، تهران، چ شمس، ص 127.
16. ابن طيفور، بلاغات النساء، نجف اشرف، ط. حيدريّة، ص 12 و 15.
17. احمد بن على طبرسى، الاحتجاج، مشهد، مرتضى، 1403 ق، ص 99.
18. احمد بن على طبرسى، پيشين، ص 108.
19. مولى محسن فيض كاشانى، پيشين، ص 120. در تاريخ طبرى، ج 3، ص 200 نیز شبيه همين گفتار آمده است.
20. احمد بن على طبرسى، پيشين، ص 103.
21. همان، ص 99.
22. همان، ص 99.
23. همان.
24. همان، ص 100.
25. همان، ص 100.
26. همان.
27. همان، ص 101.
28. همان، ص 108.
29. ابن قتيبة الدينورى، الامامة والسياسة، مصر، ط. مصطفى البابى الحلبي، 1969، ص 28.
30. احمد بن على طبرسى، پيشين، ص 108.